

لازم به ذکر است: متن ذیل پیاده شده از صوت درس می‌باشد و هیچگونه ویرایشی روی آن اعمال نشده است.

اعوذ بالله من الشیطان الرجیم بسم الله الرحمن الرحیم الحمد لله رب العالمین و صلی
الله تعالی علی سیدنا و نبینا ابوالقاسم محمد و علی آله الطیبین الطاهرین المعصومین لا
سیما بقیة الله فی الارضین ارواحنا فداءه و عجل الله تعالی فرجه الشریف.

حدیث سومی که برای اثبات اشتراط وجوب به علم به معروف و علم به منکر استدلال
شده به آن روایت جعفریات است. این کتاب چون معمولاً تمام روایاتش از جعفر بن محمد
الصادق صلوات الله علیهما هست به جعفریات معروف شده. اشعثیات هم به آن می‌گویند
به خاطر این که لقب راوی آن اشعث هست. هم اشعثیات گفته می‌شود هم جعفریات.

در مستدرک... خود این کتاب هم البته چاپ شده که حالا من نقل که می‌کنم از مستدرکی
که با وسائل الشیعه طبع شده، جلد چهاردهم، صفحه 486؛

«أَخْبَرَنَا عَبْدُ اللَّهِ أَحَبَرَنَا مُحَمَّدٌ حَدَّثَنِي مُوسَى قَالَ حَدَّثَنَا أَبِي عَنْ أَبِيهِ عَنْ جَدِّهِ جَعْفَرِ بْنِ
مُحَمَّدٍ عَنْ أَبِيهِ عَنْ جَدِّهِ عَلِيِّ بْنِ الْحُسَيْنِ عَنْ أَبِيهِ عَنْ عَلِيٍّ ع قَالَ قَالَ رَسُولُ اللَّهِ ص لَا
يَأْمُرُ بِالْمَعْرُوفِ وَلَا يَنْهَى عَنِ الْمُنْكَرِ إِلَّا مَنْ كَانَ فِيهِ ثَلَاثٌ رَفِيقًا بِمَا يَأْمُرُ بِهِ رَفِيقًا بِمَا يَنْهَى
عَنْهُ عَدْلًا فِيمَا يَأْمُرُ بِهِ عَدْلًا فِيمَا يَنْهَى عَنْهُ عَالِمًا بِمَا يَأْمُرُ بِهِ عَالِمًا بِمَا يَنْهَى عَنْهُ.»

پس در این عبارت حضرت می‌فرماید که نهی نمی‌کند یا نباید نهی کند یا جمله اخباری
است که اخبار هم به آن اراده شده و یا این که جمله خبریه‌ای است که با آن انشاء
می‌شود، مثل «یعيد صلاته أي اعد و ليعد صلاته».

در دعائم الاسلام، جلد 1، صفحه 368 که این چاپ مصر هست این جور دارد؛

«أَنَّ رَسُولَ اللَّهِ ص قَالَ: مُرُوا بِالْمَعْرُوفِ وَ انْهَوْا عَنِ الْمُنْكَرِ....»

این صدر را اضافه دارد.

«و لَا يَأْمُرُ بِالْمَعْرُوفِ وَلَا يَنْهَى عَنِ الْمُنْكَرِ إِلَّا مَنْ كَانَ فِيهِ ثَلَاثٌ خِصَالٍ رَفِيقٌ بِمَا يَأْمُرُ بِهِ
رَفِيقٌ بِمَا يَنْهَى عَنْهُ عَدْلٌ بِمَا يَأْمُرُ بِهِ عَدْلٌ بِمَا يَنْهَى عَنْهُ...»

نسخه بدل به جای «بما»، «فیما» است.

«عَالِمٌ بِمَا يَأْمُرُ بِهِ عَالِمٌ بِمَا يَنْهَى عَنْهُ.»

در مستدرک که با وسائل چاپ شده؛ جلد 14، صفحه 490، آن جا می‌گوید:

«دَعَائِمُ الْإِسْلَامِ، عَنْ أَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ ع أَنَّهُ قَالَ: مُرُوا بِالْمَعْرُوفِ»

در خود دعائم، کلام کلام امیرالمؤمنین نیست. «عن علی(ع) أَنَّ رَسُولَ اللَّهِ قَالَ» اما در

این مستدرک مثل این که دعائی که پیش مستدرک بوده اگر اشتباه نکرده باشد کلام این حذف شده؛ «أَنَّ رَسُولَ اللَّهِ» کلام خود امیرالمؤمنین نقل شده. علاوه بر این که در این جا «علی» است، در آن لقب مبارک حضرت «امیرالمؤمنین» گفته شده.

خب دیدید که از نظر ادبی در نقل جعفریات این جور بود: «لَا يَأْمُرُ بِالْمَعْرُوفِ وَلَا يَنْهَى عَنِ الْمُنْكَرِ إِلَّا مَنْ كَانَ فِيهِ ثَلَاثٌ رَفِيقًا يَمَّا يَأْمُرُ بِهِ» منصوب.

اما در نقل دعائم «رفیقُ بما یأمر به، رفیقُ بما ینهی عنه» این اختلاف برای این است؛ آن که «رفیقُ» هست بدل از ثلاث قرار داده شده «من کان فیه ثلاث خصال» حالا آن ثلاث خصال بدل تفصیل آن «رفیقُ» است. چون ثلاث مرفوع است بدل تفصیل آن هم مرفوع است. اما آن جایی که «رفیقاً» هست این بدل از جمله هست. و این جمله چون محل آن منصوب است، چون استثناء است «إلا من کان فیه ثلاث» چون استثناء است و استثناء منصوب است محلاً در این موارد فلذا آن چون بدل از جمله قرار داده شده منصوب است «رفیقاً» کأنّ این جوری گفته شده «لایأمر بالمعروف و لاینهی عن المنکر إلا رفیقاً بما یأمر به»

سؤال: ...

جواب: بله دیگه، یعنی جمله، خود موصول تنها نه. این ... اشکالی ندارد.

سؤال: ...

جواب: استثناء هم بعضی مواردش نصب است مثل این جا.

سؤال: ...

جواب: نه. محل استثناء مواردی است که منصوب است.

این فرق این دو تا از این جهت است. و اما تقریب استدلال هم که روشن شد، قبل از تقریب استدلال عرض می‌کنیم به این که این روایت در کنز العمال که برای عامه هست آن جا می‌گوید «عن انس».

«قال قال رسول الله (ص) لا ينبغي للرجل أن يأمر بالمعروف و ينهى عن المنكر حتى يكون فيه خصال ثلاث رفيق بما يأمر، رفيق بما ينهى عالم بما ينهى، عدل فيما ينهى»

این خیلی چیزها را انداخته ولی سه تایی که این جا ذکر کرده با هم غیرمأنوس هستند. این جوری گفته: «رفیقُ بما یأمر، رفیقُ بما ینهی» این یک قسم است. بعد «عالمُ بما ینهی» دیگه «عالمُ بما یأمر» را ندارد. «عدلُ فيما ینهی»، «عدلُ فيما یأمر» را ندارد. مرحوم آقا نقل می‌فرمودند به یک کسی گفتند سوره حمد بخوان، گفت بسم الله الرحمن الرحيم، الحمد لله رب العالمين، با خرده ریزه‌هایش و لا الضالين. این نقل عُمال هم همین جور است، با خرده ریزه‌هایش، دیگه آن‌ها را حذف کرده.

این بالاخره حضرت سلام الله علیه به حسب این نقل جعفریات و دعائم الاسلام و نقل کنز العمال می‌فرمایند که عالم باید باشد بما ینهی و یأمر، پس اشتراط دارد و رد می‌کند.

حالا چه این که بگویم این جمله خبریه در مقام انشاء است و می‌خواهد بفرماید امر نکند

کسی به... اقدام به امر به معروف و نهی از منکر نکند مگر این که عالم باشد بما یأمر و عالم بما ینهی باشد. و چه این که نه، در مقام اخبار است یعنی در دید ما کسی که عالم نباشد ما او را ممثل امر به معروف و نهی از منکر نمی‌پنداریم. إخبار دارد از نظر شارع کسی که بدون این که علم داشته باشد برود امر به معروف و نهی از منکر بکند، ما او را ممثل امر به معروف و نهی از منکر نمی‌شناسیم.

خب این را هم شارع چرا نمی‌شناسند؟ این نشناختن به خاطر اشتراط است و الا چه معنا دارد که اشتراط نباشد و نشناسد. پس بنابراین علی‌ای حال این جمله دلالت بر اشتراط می‌کند.

آیا این استدلال تمام هست یا تمام نیست وجوهی از مناقشات بر این استدلال وجود دارد که باید بررسی کنیم ببینیم تمام هست یا نیست.

مناقشه اولی این است که این جمله دلالت بر اشتراط وجوب نمی‌کند. این دلالت نمی‌کند که وجوب امر به معروف و نهی از منکر مشروط است و اگر کسی عالم نبود اصلاً این خطاب وجوب متوجه او نیست. این با اشتراط واجب هم سازگار است. مثل این که بگوید «صلوا و لایصلی الا من کان مستقبلاً للقبلة، متوضئاً لابساً للستر» دستور می‌دهد نماز بخوانید بعد می‌فرماید نمازگزار نیست مگر کسی که استقبال قبله کرده باشد و متوضی باشد و ساتر پوشیده باشد. با این که استقبال، توضی، پوشیدن ساتر این‌ها همه از شرایط واجب هستند نه شرایط وجوب. این جا هم حضرت دارد همین را می‌فرماید؛ می‌فرماید «مروا بالمعروف، و انهوا عن المنکر» حالا طبق نقل دعائم. «و لا یأمر بالمعروف و لاینهی» الا کسی که این جوری باشد. پس این با شرط واجب هم می‌سازد. و از آن اشتراط وجوب در نمی‌آید. بلکه ممکن آن یقال که حتی اشتراط واجب هم معلوم نیست، ممکن است کسی بگوید اشتراط واجب هم از این روایت استفاده نمی‌شود. بلکه امر به معروف و نهی از منکر بدون علم ممکن است حرام باشد ولو وظیفه امر به معروفی و نهی از منکری انجام می‌شود، ولی فاعل حرام هم هست چون بدون این که بداند امر و نهی کرده.

حالا اگر تصادفاً، اتفاقاً به همان که نمی‌دانست منکر است نهی کرد و واقعاً هم بان به این که منکر بوده، امتثال کرده با این که شرط علم نبوده، اگر این شرط واجب باشد باید امتثال نکرده باشد. بنابراین ممکن است فقط حرمت امر و نهی بدون علم را دلالت بکند، حتی اشتراط واجب را هم از آن نفهمیم و می‌شود.

سؤال: حرمت حتی در صورت اصابه.

جواب: بله حتی در صورت اصابه.

مثل این که می‌گوید آقا بر انسان واجب است که اگر کسی به خاطر گرسنگی در حال جان دادن هست و در حال موت هست او را نجات بده. مسلمانی که محقون الدم هست و محترم است، اگر به خاطر گرسنگی دارد تلف می‌شود واجب است او را نجات بدهی. حالا اگر آمد با مال غصبی او را نجات داد، یک مالی را غصب کرد نجاتش داد آن حرمت عدم انقاذ مسلم را مرتکب نشده، یا آن وجوب را انجام داده منتها یک کار حرامی هم کرده می‌گوید چرا مال مغضوب به او دادی، مال نجس دادی؟ بنابراین این جا هم می‌گوید ما امر به معروف کردیم ولی چرا بدون علم این کار را کردی. بنابراین این

روایت مبارکه نمی‌توانیم از آن، نه اشتراط وجوب را استفاده بکنیم... اشتراط وجوب که حتماً نمی‌توانیم استفاده بکنیم. اشتراط واجب بعید نیست علی تأمل که کسی بگوید حتی اشتراط واجب را هم دلالت نمی‌کند، فقط بر حرمت امر و نهی بلاعلم دلالت می‌کند.

سؤال: تردد بین واجب و وجوب...

جواب: نه، چون واقعاً هیچ دلالتی ندارد بر این.

سؤال: دلالت ندارد، مجمل است دیگه.

این اشکال اول. اشکال دوم:

اشکال دوم این است که ...

سؤال: ظاهر روایت این است که ... امر به معروف را معلق کرده به این که...

جواب: نه وجوب آن را، عملش را.

سؤال: عملش را یا وجوباً یا واجباً ...

جواب: مثل این که بگوید لایصلی الا من کان متوضیاً. این معنایش این نیست که وجوب نماز هم مشروط به توضی است.

سؤال: نه اشکال سومی که فرمودید.

جواب: اشکال دوم را هم نگفتم.

سؤال: ...

جواب: نه، اگر آن معنای نهی‌ای را بگیریم یعنی لایأمر.

سؤال: ...

جواب: لا یأمر، می‌گوید امر نکن دیگه. امر نکند به معروف و نکند به منکر مگر این آدم. پس آدمی که عالم نیست دیگه نکند. دارد نهی می‌کند.

سؤال: ...

جواب: نه این دلیل بر این نمی‌تواند باشد. این کاری حرامی است. می‌گوید آقا نجات نده کسی را که در موت است به مال غصبی. معنای آن این نیست که نجات دادن واجب نیست. می‌گوید به مال غصبی نجات نده.

سؤال: آخر شما از این روایت دو تا حکم برداشت می‌کنید؛ یکی وجوب امر به معروف، یکی تأمل.

جواب: وجوب امر به معروف؟ نه امر وجوب امر به معروف را از این نمی‌خواهیم استفاده کنیم.

سؤال: نه می‌دانم.

جواب: اشتراط وجوب که آقایان فرمودند.... چون این روایت را محدثین در باب اشتراط وجوب ذکر کردند. می‌گوییم نه از این روایت اشتراط الوجوب در نمی‌آید. این لسان، لسانی نیست که اشتراط وجوب از آن در بیاید. با عدم اشتراط وجوب هم سازگار است، ممکن است شرط واجب باشد.

سؤال: ...

جواب: گفتیم حتی ممکن است بگوییم شرط واجب هم از آن استفاده نمی‌شود و فقط حرمت امر و نهی بلا علم را دلالت بکند، بدون این که شرط واجب یا شرط وجوب باشد.

و اما اشکال دوم:

اشکال دوم این است که وثوقی به این جمله که عالماً بما یأمر به، عالمماً بما ینهی عنه، وثوقی به این جمله نیست. چرا؟ چون یحتمل جداً که عبارت این باشد «عالمماً بما یأمر به، تارکاً لما ینهی عنه» خودش عامل باشد بما یأمر به، خودش تارک ما ینهی عنه باشد. چرا این را می‌گوییم؟ که احتمال قوی دارد جداً که این شاید باشد. علتش این است که دو جا نقل داریم؛ یکی در مشکاة الانوار لسیط الطبرسی قدس سره. آن جا فرموده:

«عن الصادق (ع) أَنَّهُ قَالَ: إِنَّمَا يَأْمُرُ بِالْمَعْرُوفِ وَ يَنْهَى عَنِ الْمُنْكَرِ مَنْ كَانَتْ فِيهِ ثَلَاثُ خِصَالٍ عَامِلٍ يَمَّا يَأْمُرُ بِهِ وَ تَارِكٌ لِمَا يَنْهَى عَنْهُ عَادِلٌ فِيمَا يَأْمُرُ عَادِلٌ فِيمَا يَنْهَى رَفِيقٌ فِيمَا يَأْمُرُ وَ رَفِيقٌ فِيمَا يَنْهَى.»

می‌بینید که جملات همان است که از رسول خدا در اشعثیات و جعفریات بود و در دعائم بود و در کنز العمال. همان است، منتها این جا به جای «عالم»، «عامل» دارد. آن جا داشت «عالم» این جا می‌گوید نه «عامل» بما یأمر، تارک لما ینهی.

سؤال: چرا عامل را حمل بر عالم نمی‌کنید؟

جواب: عامل یعنی عالم. تارک یعنی عالم. نمی‌کند، یعنی خودش هم اهل عمل باشد. یعنی همان شرطی که شیخ بهایی قدس سره فرموده. یکی از شرایط این است که آمر و ناهی باید خودشان اهل عمل باشند که ان شاء الله خواهد آمد که معمول فقهاء هم در رساله‌ها، امروز هم هست می‌فرماید این شرط نیست خلافاً لآن بزرگوار، بلکه مما ینهی است، آداب است.

باز در خود وسائل الشیعه در همین باب صاحب وسائل از روضة الواعظین نقل می‌کند:

«مُحَمَّدُ بْنُ عَلِيٍّ بْنِ الْقَتَّالِ فِي رَوْضَةِ الْوَاعِظِينَ عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ ع قَالَ: إِنَّمَا يَأْمُرُ بِالْمَعْرُوفِ وَ يَنْهَى عَنِ الْمُنْكَرِ مَنْ كَانَتْ فِيهِ ثَلَاثُ خِصَالٍ عَامِلٍ يَمَّا يَأْمُرُ بِهِ تَارِكٌ لِمَا يَنْهَى عَنْهُ...»

آن که وسائل نقل کرده. «عالمٌ يَمَّا يَأْمُرُ بِهِ تَارِكٌ لِمَا يَنْهَى عَنْهُ...» روشن است که این «عالم» این جا باید تثبیت باشد. چون عدل «تارک» می‌شود چی؟ «عالم» نمی‌شود، عدل «تارک» می‌شود «عامل» همان که در آن بود.

سؤال: ...

جواب: عین آن جا را نقل کرده. آن نسخه مصحف این است.

سؤال: ...

جواب: خصال چیه؟ این روایت در خصال هم هست؟

سؤال: ...

جواب: این عبارت در خصال هست؟

سؤال: ...

جواب: نسخه بدل است لابد. این روایت را در خصال من ندیدم، حالا ببینم.

سؤال: صاحب وسائل هم از خصال همین را نقل می‌کند، «عامل و تارک»

جواب: خیلی خب.

«عَادِلٌ فِيمَا يَأْمُرُ عَادِلٌ فِيمَا يَنْهَى رَفِيقٌ فِيمَا يَأْمُرُ رَفِيقٌ فِيمَا يَنْهَى.»

در این جا امام صادق... این روایاتی که خواندیم که «عامل» داشت و «تارک» این‌ها هم از امام صادق سلام الله علیه است. این جا امر خالی از ... امر نیست. یا امام صادق (ع) در این کلام اگر صادر شده باشد از آن بزرگوار ناقل کلام رسول خدا هستند یا اقتباس کننده از کلام رسول خدا هستند، چون نسبت ندادند به پیامبر. ممکن است اقتباس کنند. یا نه، لا ناقل و لامقتبس بلکه خودشان به عنوان مبین شریعت مطلب حقی را دارند می‌فرمایند. سه احتمال وجود دارد.

علی جمیع این سه احتمال نمی‌شود فرمایش پیامبر با فرمایش ایشان اختلاف داشته باشد. اگر ناقل است که روشن است، پیامبر فرموده «عالم» ایشان به جای عالم بفرماید «عامل و تارک» پس اگر ناقل است نمی‌شود نقل‌ها اختلاف داشته باشد. پس علم پیدا می‌کنیم یا آن غلط است یا این غلط است. علم اجمالی پیدا می‌کنیم که یا نسخه جعفریات و دعائم و کنز العمال غلط است و یا این غلط است. پس وثوقی پیدا نمی‌کنیم، نه به آن، نه به این. چون به این‌ها بخواهیم عمل کنیم می‌گوییم خلاف آن توی اشیئات است، به آن بخواهیم عمل کنیم می‌گوییم خلافش توی این‌ها است.

این اگر ناقل باشد حضرت. اگر اقتباس فرموده اقتباس هم معنا ندارد، از این سه تا توی دو تا اقتباس کند یکی را تغییر بدهد. تغییر دادن چه وجهی دارد این تغییر؟

سؤال: ...

جواب: حالا عرض می‌کنم.

تغییر هم این جا اقتباس وقتی پیغمبر آن را فرموده آن حق است، معنا ندارد تغییر بدهی. اگر هم ایشان نه ناقل هستند این جا، نه مقتبس هستند، خودشان می‌خواهد مطلبی را بفرمایند؛ پس پیامبر و امام صادق نسبت به درک واقع و وقوف بر واقع که فرقی با هم

نمی‌کنند، چطور او می‌فرماید سه تا حصر می‌کند و جزو آن سه تا عالم بما یأمر، عالم بما ینهی می‌فرماید. امام صادق هم همان واقع را دارد می‌بیند، بلا اختلافی مع جده الرسول(ص)، باز هم حصر در سه تا بکند، آن عالم را حذف بکند و عامل به جای آن بگذارد. پس در این جا ما نمی‌توانیم بگوییم که حضرت یک چیزی خواستند اضافه بفرمایند در واقع بوده که در حقیقت چهار تا باشد. چهارتا اگر هست چرا پیغمبر سه تا فرمود، چرا شما سه تا می‌گویید. وقتی واقع چهار تا است چرا این جوری حصر می‌کنید در سه تا. هر دوتان بفرمایید... هم پیامبر باید می‌فرمود چهار تا، هم ایشان می‌فرمودند چهار تا. پس این نشان می‌دهد که چون واقع امر ولو این که اقتباس نباشد، نقل نباشد، چون واقع امر یک چیز است و این دو بزرگوار که هر دو واقف به واقع امر هستند بلاجهل و نسیان، هیچ فرقی این‌ها نمی‌کنند از این ناحیه‌ها و هر دو هم دارند می‌گویند سه تا. این حصر در سه تا و اتفاق در دو تا از این سه تا و تفاوت در یکی این تمام نیست، نمی‌شود پذیرفت. بنابراین این هم نشان می‌دهد بهترین فرض سوم هم این است که علم اجمالی پیدا می‌کنیم یکی از دو نقل‌ها خلاف است، اشتباهی در آن رخ داده، راوی اشتباه کرده. یا در این نقل راوی اشتباه کرده، در این نقلی که «عامل» هست روایت اشتباه کردند یا آن چه که در جعفریات و دعائم و این‌ها است اشتباه رخ داده. بنابراین ما وثوقی به این جمله عالم بما یأمر و عالم بما ینهی که می‌خواهد به این استدلال بشود برای اشتراط علم، به این وثوقی نداریم. به صدور این وثوقی نداریم. نه این که می‌خواهیم بگوییم عمل به ظواهر وثوق در آن شرط است. خبر واحد وثوق نفسانی، وثوق شخصی نمی‌خواهیم. در این جا این مواردی است که ما اطمینان داریم یکی از این دو تا خلاف است، به بیانی که عرض کردیم. چون اگر ناقل است آن جور، اگر مقتبس است آن جور، اگر مبتدء است، ابتدائاً خودشان می‌خواهند مطلبی بفرمایند این جور. علی‌ای حال نمی‌شود این‌ها با هم اختلاف داشته باشد. پس بنابراین اطمینان داریم به حجیت امارات چه در ظواهر، چه در صدور، چه در ظواهر مشروط به این است که اطمینان به خلاف نباشد. جایی که آدم اطمینان به خلاف دارد عقلاء عمل نمی‌کنند، شارع هم آن را حجت قرار نداده. این اشکال، آیا این اشکال قابل رفع هست یا نیست؟

سؤال: ...

جواب: نه، نمی‌دانیم چی صادر شده پس حیثی بر عالم بودن نداریم، اگر دلیل دیگری داشتیم ... نداشتیم برائت باید جاری بکنیم.

سؤال: ... یا عالم است یا عامل.

جواب: نه، چون اگر عامل باشد... حالا علاوه بر آن بحث‌هایی که در پارسال و این‌ها داشتیم که این مواردی که این جوری می‌شود آیا حجیت دارد یا ندارد، حالا بر فرض... ولی اگر عامل باشد دلیل داریم بر این که عامل بودن شرط نیست، ان شاء الله در مناقشات بعد خواهد آمد.

سؤال: ...

جواب: نه به این جمله، به این فرازی که محل استشهاد و استدلال همین فراز است.

سؤال: ...

جواب: حالا خصال، من تعجب می‌کنم. توی کجای وسائل از خصال نقل کرده.

سؤال: ...

جواب: وسائل توی این باب سه، توی این باب اشتراط که ذکر نکرده، آن برای روضه الواعظین را نقل کرده.

سؤال: حاج آقا باب ده، حدیث 3.

خیلی خب. به خدمت شما عرض شود که جواب می‌توانیم بدهیم یا نه؟ ممکن آن یجاب. خوب دقت بفرمایید. ممکن است گفته بشود این فرمایش حضرت که فرموده «عدلُ بما یأمر به» چون در این جا داریم «عدلُ فیما یأمر، عادلُ فیما ینهی» این‌ها در حقیقت امری است که ملزوم همان عاملُ هست یا لازمه‌اش همان عالمُ هست. تعبیر دیگری فرموده ولی واقعش ملازمت دارد با همان عالمُ. حالا توضیح مطلب این است که:

این که فرمود «عاملُ لما یأمر به، تارکُ لما ینهی عنه، عادلُ فیما یأمر، عادلُ فیما ینهی، رفیقُ فیما یأمر، رفیقُ فیما ینهی» این جمله‌ها یعنی چی؟

جمله اول؛ عامل است بما یأمر که روشن است. اگر می‌گوید نماز بخوان خودش هم نماز می‌خواند، اگر می‌گوید روزه بگیر خودش هم روزه می‌گیرد. تارکُ لما ینهی؛ اگر می‌گوید غیبت نکن خودش هم نمی‌کند. اگر می‌گوید دروغ نگو خودش هم نمی‌کند، اگر می‌گوید ظلم نکن خودش هم نمی‌کند.

«عادلُ فیما یأمر» خود این جمله لولا جمله قبل و بعد، دو جور تفسیر می‌شود برای آن کرد؛ «عادلُ فیما یأمر» یعنی آن کاری که امر به آن می‌کند در رابطه با آن عادل است، در رابطه با آن کار عادل است به چی می‌شود؟ به این که انجام بدهد. یعنی عامل است. عادل بودن در باره آن کار به این است که عامل باشد. «عادلُ فیما ینهی» عادل بودن در آن کاری که نهی از آن می‌کند؛ مثلاً غیبت، دروغ. عادل در آن کار بودن به چی می‌شود؟ به این که تارک باشد. این یک معنا.

این معنا را اگر بخواهیم بگیریم تکرار می‌شود. حضرت که فرمود عاملُ و تارکُ. معنای دوم «عادلُ فیما یأمر» یعنی آن امری که دارد می‌کند در آن عادل است، امر به خلاف نمی‌کند. این امر او امر خلافی نیست یعنی نمی‌آید بگوید دزدی بکن، ظلم بکن، پس عادل فیما یأمر بودن و عادل فیما ینهی بودن این است که امر به منکر نمی‌کند و نهی از معروف نمی‌کند. نه این خودش عامل است. پس یعنی این.

حالا اگر کسی بخواهد عادل فیما یأمر باشد یعنی در حینی که دارد امر می‌کند بداند عادل فیما یأمر است باید عالم باشد به معروف و منکر. پس عادلُ فیما یأمر، عادلُ فیما ینهی، این قابل احراز نیست الا به این که عالم باشد، و الا اگر عامل نیست همان وقت که دارد امر می‌کند یا نهی می‌کند احتمال می‌دهد عادل نباشد و اصلاً کسی که نمی‌داند این چیزی که دارد به آن امر می‌کند منکر است یا معروف است خود این امر کردن مصداق عدم عدالت است. چون تجری است، چون جرأت بر خدای متعال است. «لاتقف ما لیس لک به علم» چیزی را که نمی‌دانی دنبال اگر بکنی حرام است. این جا هم نمی‌داند این که دارد می‌گوید انجام بده معروف است یا منکر است. همین که نمی‌داند معروف است یا منکر، همین امر کردن عادل نیست. نه این که... حتی اگر کشف بشود بعداً که آن که گفته درست بوده اما چون او نمی‌دانسته و گفته است همان خلاف عدالت است. بنابراین امام صادق سلام الله علیه اگر این نقل از ایشان صادر شده باشد غیر از این نمی‌شود که

مخالف فرمایش رسول خدا باشد. رسول خدا(ص) صریحاً فرموده است عالم باشد، حضرت آن لازمه‌اش را فرموده‌اند. چیزی را فرمودند که بخواهد عادل فیما یأمر و عادل فیما ینهی باشد، باید عالم باشد. بنابراین ما این سه امر را می‌توانیم خود آن سه امر را ذکر کنیم یا ما یلازمه، ما یستلزمه.

سؤال: عادل را چیز دیگری می‌شود معنا کرد؟

جواب: چه جوری؟

سؤال: افراط و تفریط کردن؟

جواب: آن رفیق. آن که بعداً گفته، در کیفیت آن فرمودند «رفیق فیما یأمر به، رفیق فیما ینهی عنه» یعنی وقتی حالا امر و نهی هم بخواهد بکند با رفیق و مدارات باشد، با خشونت و این‌ها همراه نباشد. پس بنابراین ممکن آن نتخلص از این اشکال دوم به این که این جور نیست که علم پیدا کنیم که یکی از این دو تا صادر نشده است. نه، اگر سند که ان شاء الله بعداً بحث می‌کنیم، سند اشعثیات یا جعفریات و دعائم این‌ها تمام باشد نأخذ به آن متن. و سند این دو تا هم اگر تمام باشد نأخذ به این متن و این‌ها با هم تنافی و تهافت پیدا نمی‌کنند. بلکه ما می‌توانیم به این عبارت بگوییم یا بگویم آقا، اگر استدلال تمام باشد و از مناقشات دیگر صرف‌نظر کنیم، می‌توانیم بگوییم یکی از شرایط امر به معروف و نهی از منکر علم است یا بگوئید یکی از شرایط امر به معروف و نهی از منکر عدل فیما یأمر و ینهی است. هر دو درست است.

سؤال: ظهور عادل فیما یأمر در این که ...

جواب: نه، این جا چون تکرار است. چون عامل...

سؤال: ...

جواب: هیچ معنای دیگری این جا نیست.

سؤال: از فامیل‌هایش می‌بیند نهی نمی‌کند، از بقیه می‌بیند....

جواب: نه، فیما یأمر همه جا. عادل فیما یأمر، همه جا. ندارد که به قوم و خویش‌هایش که می‌رسد نمی‌گوید، آن جا نمی‌گوید. او نگفته فی جميع الموارد، این جور که نگفته که.

سؤال: عادل یعنی به همه می‌گوید. این جوری نیست که به غیر قوم و خویش خودش امر و نهی بکند.

جواب: فیما یأمر. در یک مورد، در همه موارد، این جوری است دیگه.

سؤال: ...

جواب: نه، روایت این است. آن که طبرسی و روضة الواعظین و حالا می‌گویند خصال هم دارد نقل کردند، این عاملاً دارد. عاملاً و تارکاً دارد. در کنار عاملاً و تارکاً که عامل و تارک در کلام رسول خدا(ص) نیست. آن جا عادلاً فیما یأمر را به همین معنا می‌شود معنا کرد که ظاهر عادلاً فیما یأمر همین معنا است، ظاهر اولی آن. حضرت در آن جا این جمله را

به آن نگاه فرموده.

وقتی که توی این نقل اخیر؛ عن الصادق(ع)، عامل و تارک بیان شده دیگه عادل تکرار می‌شود و آن وقت ثلاث درست نمی‌شود. هم با تکرار ناسازگار است چون یستلزم التکرار، هم سه تا نمی‌شود آن وقت، با این که فرمود سه تا. پس به این دو قرینه که تکرار لاینبغی، علاوه بر آن سه تا محقق نمی‌شود که فرمود سه تا، پس می‌فهمیم این عادل دیگه معنای آن این نیست که عامل باشد. یک معنای دیگری است. آن معنای دیگر همان معنایی است که لافل برای این که آقای علوی هم بیشتر دلش خوش بشود به قرینه آن روایت این جور معنا باید بشود تا این که با آن سازگار بشود.

و اما مناقشه سوم...

سؤال: توی روایت ما این جور چیزها را زیاد می‌بینیم که مثلاً می‌گویند دو تا سه تا، بعد همه را که جمع می‌کنند می‌بینیم مثلاً چند تا دو تا و سه تا و چهار و پنج تا هست.

جواب: آن جا وقتی دلیل داشته باشیم با این جا که دلیل دیگری نداریم که این جا دارد از یک واقعه هست، یک جا هست که این جوری نقل می‌کند پس ظاهر امر هم این است که حضرت دارند اقتباس می‌کنند یا نقل می‌فرمایند. جملات عین هم هستند، همه مطالب عین هم هست. هر کسی نگاه می‌کند می‌گوید همان کلام پیغمبر را دارد نقل می‌کند نه این که از خودش، حالا صرف نظر از او، از خودش دارد مطلبی می‌فرماید.

و اما مناقشه سوم:

مناقشه سوم این است که از این سه تا چه در نقل رسول خدا(ص) و چه در نقل امام صادق(ع)، از این سه تا دو تای آن مسلّم وجوب... دو تای اول، این‌ها وجوب ندارد، شرط وجوب نیستند، شرط واجب هم نیستند.

وقتی دو تای از این سه تا نه شرط وجوب هستند، نه شرط واجب هستند یا وحدت سیاق للسياقین اقتضاء می‌کند که بگوییم این هم همین جور است. یعنی این سومی هم که عالمّاً باشد مثل آن دو تا است. آن‌ها نه شرط واجب هستند، نه شرط وجوب هستند این هم پس نه شرط واجب است، نه شرط وجوب. یا گفته می‌شود به لحاظ این که دو تای از این سه تا که اکثر کلام هست ظاهر این است که در مقام شرط کمال است نه شرط وجوب. آن چه که کمال را ایجاد می‌کند، امر به معروف و نهی از منکر را کامل می‌کند در مقام بیان این جور عناصر است، باز وقتی در مقام شرط کمال است بنابراین عالمّاً شرط کمال است. اگر از این‌ها هم صرف نظر کنیم؛ نه سیاقی بشویم، نه بگوییم نه ظاهر کلام این است که در مقام بیان شرایط کمال است، بلکه بگوییم مردد می‌شود که بالاخره این سومی چی می‌خواهد بفرماید. چون محفوف بما یحتمل القرینیه است ظهورش خلل پیدا می‌کند و نمی‌توانیم بگوییم که... حالا توضیح مطلب که چطور آن دو تا شرط نه وجوب هستند و نه واجب.

سؤال: سیاق در مراد جدی و استعمالی...

جواب: خدا رحمت اصول را.

به خدمت شما عرض شود که اما حالا چرا آن دو تا شرط واجب نیستند، شرط وجوب هم

نیستند. یکی عامل و تارک بودن است. یا عادل بودن است. کدام فقیه فتوا داده که آدمی که عادل نیست، عامل نیست، بر او امر به معروف و نهی از منکر واجب نیست؟ فقط یک نفر شاید توی تاریخ پیدا شده او را هم همه گفتند این خلاف اجماع و مسلم است. کسی که عادل نیست و خودش یک نماز نمی‌خواند ولی یک نمازخوان را که می‌بیند وظیفه‌اش این است که اگر احتمال تأثیر می‌دهد به او بگوید. نهی کند، خودش یک معروفی را انجام نمی‌دهد ولی اگر می‌بیند کسی دیگر انجام نمی‌دهد و حرفش تأثیر دارد باید به او بگوید. بنابراین کمال البته این است. چون وقتی خودش عامل باشد اثر بیشتر می‌کند کلامش، سخنش مؤثر واقع می‌شود. پس عامل و تارک بودن که حضرت این جا فرموده‌اند این شرط کمال است، مسلم شرط وجوب... نه شرط وجوب است نه شرط واجب است. «رفیق فیما یأمر و رفیق فیما ینهی». «رفیق فیما یأمر» یعنی با رفیق و مدارا و ملاطفت. نه واجب نیست. بلکه خشونت ممکن است حرام باشد اگر موجب تحقیر بشود. موجب استهزاء بشود اما لازم نیست حالا با ملاطفت هم بگوییم. بلکه شاید به حسب بعض فتاوا که پارسال داشتیم امام فرمود باید امر باشد. در امر استعلاء است. می‌گوید بکن اما با ملاطفت نه. ملاطفت با رفیق فرق می‌کند. ما یک واسطه داریم، خشونت داریم، رفیق داریم، یک چیزی که لاشن و لارفق. رفیق و مراعات و ملاطفت و ظرافت و لطافت کردن از محسنات است، شرط کمال است نه شرط واجب است، نه شرط وجوب است. پس آن دو تا مسلماً واجب نیستند، این نشان می‌دهد که امام در مقام بیان شرایط کمال هستند. پس بنابراین عالماً بما یأمر، عالماً بما ینهی هم همین جور می‌شود. یا لاقل به خاطر این که در سیاق آن‌ها است ممکن است بگوییم این جور می‌شود. یا اگر از این‌ها هم چشم‌پوشی بکنیم بگوییم نه، سیاق قرینیت ندارد این را هم احراز نمی‌کنیم که حتماً در مقام شرط کمال است شاید در آن دو تا هم می‌خواسته بعضی واجبات را، بعضی شرط‌های کمال را با هم بگوید. مجمل می‌شود. بنابراین نتیجه این می‌شود که به این روایت شریفه برای اشتراط وجوب به علم نمی‌شود استدلال کرد. این اشکال مناقشه سوم. و حالا بعضی مناقشات دیگر ان شاء الله شنبه.

و صلی الله علی محمد و آل محمد.